هو العلیم

# معیار حجیت سلسله‌های متصوفه

## ملازم نبودن انتساب به ائمه با اتقان طریق

طرح مبانی اسلام – ۱۴۳۲ق، قزوین

بیانات

حضرت آیةاللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللهِ مِن الشّيطان الرّجيم

بسمِ اللهِ الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللهُ علَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّدٍ

و علَى آله الطّيّبينَ الطّاهرينَ

سيَّما بقيّة اللهِ فى الأرَضينَ أرواحُنا لتُرابِ مَقدَمه الفِداء

## انتساب بعضی از فرقه‌های صوفیهٔ به ائمه

شخص از استادش، او از استادش و همین‌طور تااینکه به امام معصوم می‌رسند و همین وجود سلسله حکایت از اتقان طریق می‌کند. اینکه عرض می‌کنم روی عباراتی که[مطرح] می‌کنم نظر دارم چون‌که سلسله هست پس طریق، طریق متقنی باید باشد طریق محکمی باید باشد و طریقی که به اصطلاح مو لای درزش نرود و معتمد باشد و موثوقٌبه و موثّق و انسان بتواند تکیه کند و انسان به آن طریق بتواند عمل کند، بالأخره چون به معصوم می‌رسد؟!

در سفری که ما با چند تا از دوستان ترکیه داشتیم و در آنجا (در قونیّه)ـ به یکی از ـ به عده‌ای برخورد

کردیم که اینها اهل ذکر و ورد و اینها بودند. سنی بودند. آدم‌های صافی بودند و تا حدودی هم نورانی هم بودند؛ ولی خب مستضعف بودند.

مستضعف بودند و نسبت به مطالب جاهل و آنها مدعی بودند که اهال سلسله هستند و سلسله‌شان هم به حضرت سجاد می‌رسد و مطالب آنها را از حضرت سجاد می‌گیرند و اخذ می‌کنند و در دعاهایشان دعاهای صحیفه سجّادیّه می‌خواندند بله ما در همان‌جا هم خب ما که زبان آنها را نمی‌دانستیم یکی از رفقا که من مدتی هم در آنجا درس خوانده بود ایشان صحبت می‌کرد و صحبتی هم بین ما رد و بدل شد و خیلی بسیط بودند با همان چند کلمه اول دیگر مطلبی نداشتند. علیٰ‌کلّ‌حال هستند و افرادی که خود را منسوب می‌کنند.

فرقهٔ قادریّه در عراق، در همین ایران فرقه‌های مختلف، در الجزایر، تونس فرقه‌هایی هستند. از همین فرقه‌های تصوّف که آنها هم خودشان را منتسب به ائمه ما می‌دانند. و اهل‌تسنّن هستند و بعضی از اینها هم نه، آنها یک اعتقادات تشیّع را دارند

و برای خودشان هم خب حالاتی قائل هستند. مقیّد هستند و بعضی از آنها را تا آنجایی که بنده اطلاع دارم خیلی هم ملتزم هستند، خیلی به مبانی ملتزم هستند، ملتزم به شرع هستند، از ما بیشتر! التزام‌شان بیشتر از ما است و منتها خب فقط اسماً این است که سنی هستند ولی رسماً به ائمه ما احترام می‌گذارند و مدح و منقبت و اینها راجع به ائمه ما قائل هستند و حتّی معتقد به وجود حضرت بقیّةالله و ظهور آن حضرت هستند.

## آیا صرف انتساب سلسله به ائمه موجب اتقان آن است؟

خب این مسئله جای صحبت دارد که آیا صرف انتساب به ائمه موجب اتقان طریق است؟ یا اینکه خود فرد و افرادی که منتسب هستند باید روی آنها حساب کرد؟ و ما از نقطه‌نظر منطقی هیچ‌گونه تلازمی بین اتقان و بین توثیق در یک سلسله به‌واسطهٔ انتساب نمی‌بینیم!

الآن بعضی از این سلسله‌ها هستند که اولا سلسله قطع شده است مثلاً همین سلسلهٔ صفی علیشاه که آن آخرین فردشان همان مرحوم ذوالریاستین بود

ـ حاج میرزا حسین ذوالریاستین ـ و ایشان در زمان مرحوم پدر بزرگ ما در همین طهران بود و خیلی هم به پدر بزرگ ما احترام می‌کرد مرحوم آقا می‌فرمودند:

«من ۵ ساله بودم که با پدرمان یک وقت در میدان بهارستان که داشتیم حرکت می‌کردیم ایشان به اتفاق عده‌ای آمد و خیلی تعظیم و اینها کرد من سؤال کردم گفتند: این آقای ذوالریاستین است»

و این مرحوم ذوالریاستین با اینکه خودش دارای سلسله بود ولی اعلام کرد که بعد از من دیگر فردی نیست و وجود ندارد! اما بعد از فوت ایشان بعضی از همین حُقّه بازها و اهل کلک و اینها که همین‌جا هستند از شاگردان و دور و بری‌های ایشان سفری به خارج کردند و در برگشت در روزنامه اطلاعات مقاله‌ای هم به عنوان اینکه خلیفه و جانشین آقای ذوالریاستین در فلان روز وارد فرودگاه می‌شوند چاپ شد و عده‌ای هم جمع کردند و بعد معلوم شد که ساواک هم به اینها پول داده تا سَر و سِر کنند قضیّه از آنجا [سر] درآوردند خلاصه این مسئله به طویله [می‌رسد!]

خلاصه ساواک پول داده بود. و عده‌ای را هم جمع کرده بود به پیشواز ایشان رفتند و بعد با سلام و صلوات و اینها آمدند و ایشان جانشین این سلسلهٔ

نوربخشیه شدند. جانشین [قطب] سلسلهٔ نوربخشیه مدتی در اینجا بودند و کتاب هم نوشتند و پخش کردند و بعد هم در خارج رفتند و به تبلیغ آن سلسله شروع کردن و به گناهان و کبائر عظیمه مبتلا شدند. یعنی به زنای مُحْصنه و به مسائل دیگر تجاوز به عُنف و امثال‌ذلک که یک مقداری از آن را هم همین این وزارت اطلاعات بدست آوردند و اینها یک مقداری از آن را هم بدست آوردن و پخش کردند و خیلی از آن را هنوز آنها هم نمی‌دانند و بعد اصلاً ایشان مرتد شد؛ یعنی رسماً سبّ به امیرالمؤمنین و پیغمبر [می‌کرد] و بر امیرالمؤمنین اسم جانی گذاشت و می‌گفت: «این آقا یک جنایتکار و فلان و این حرف‌ها» و خلاصه دیگر معلوم است، دیگر کسی که با حقه‌بازی و پول ساواک بلند بشود و بیاید وارد این مملکت بشود عاقبت کارش معلوم است که به کجا خواهد رسید! خب این هم یک سلسله اینکه دلیل بر اتقان نیست!

## انحراف سلسلهٔ نعمت اللهیه بعد از مرحوم ذوالریاستین

صرف اینکه حالا این آقا در آن خانقاه لندن

نشسته و به این و آن دستور می‌دهد و یک پای او آنجا است و یک پایش امریکا این دلیل بر اینکه حتماً این طریقه، طریق موثقه [است،] نیست! بسیار خوب، در این سلسله افرادی بودنده‌اند، مرحوم سید محمد نوربخش بسیار مرد بزرگی بوده، بسیار مرد جلیل القدری بوده، الآن قبر ایشان در همین کَنْ سولقان طهران است. ایشان در آنجا یک قبر دارد و از هند و پاکستان و خلاصه خیلی جاها می‌آیند. چون در آنجا هم ایشان مرید داشته و در آنجا برای زیارتشان می‌آیند و خود بنده هم رفتم و قبرش را دیدم جای خیلی نورانی است. مرحوم سید محمد نوربخش، بسیار مرد بزرگی بوده ولی هیچ دلیلی نیست برای‌اینکه حالا کسی که بعد از ایشان آمده آدم خوبی بوده یا موثق بوده. یا خوب بوده ولی خوبی در چه حد و در چه مرتبه؟!

بفرما! این جانشین آقای ذالریاستین که این‌طوری درآمد این‌طور و مرتد و مبتلی به گناهان و عظائم گناهان کبیره و مَهدور الدَّم یا اینکه من‌باب‌مثال در سلسله نعمت اللهیه و امثال‌ذلک و یا

مثلاً سایر فرق و اینها ما مشاهده می‌کنیم که در میان این سلسله‌ها بسیار افرادی بودند افراد منزه و قابل اعتماد مثل مرحوم سلطان علیشاه، سلطان محمد گنابادی که الآن قبر ایشان در گناباد هست و بسیار مرد بزرگ و از اولیای الهی و همان کسی است که با اجازه بعضی‌ها دستخط فتوای به قتل و حکم به قتل ایشان را از نجف گرفتند و آمدند و مردم را تحریک کردند و ایشان را در هنگامی که برای نماز شب برخاسته بود با دستمال انداختند و خفه کردند ـ ایشان را در واقع کشتند ـ و بعد جنازه‌اش را هم انداختند در جوی آب به این عنوان که این افتاده و خفه شده و ولی بعداً معلوم شد که بله آثار خفگی و اینها دیگر.[1] خلاصه بله؟! از این چیزها بوده دیگر از این مسائل همیشه بوده!

خب بالأخره اینها بودند و چه‌بسا اینکه افرادی که بعد از ایشان هستند و بودند. پسر ایشان ـ شاید دیگر حالا البتّه مثل ایشان نبوده ـ ولی خب بالأخره فرد مهذبی بوده، باز درس خوانده بوده و تا حدودی

---

[1] رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۱.

اهل فضل بوده. پسر همان مرحوم سلطان محمد گنابادی. ولی بعد از ایشان دیگر افرادی نبودند که انسان بخواهد خیلی روی آنها تاکید کند. یااینکه حالا مثلاً یک جاهایی هست که شاید دیگر انسان خیلی توجهی به‌طور کلی نداشته باشد؛ و از حرکات و تصرفات پیدا است که خیلی مسئله بار نیست.

## لزوم انتساب واتصال سلسله و مکتب عرفانی به امام زمان

خب اینها همه اهل سلسله هستند ولی خب این سلسله به چه درد می‌خورد؟! خب حالا سلسله بسیار خوب! حالا فرض کنید که ایشان پدرش این، آن هم پدرش این، آن هم پدرش آن، و از این طریق به امام رسیدند خب این را حالا بنده چه کنم؟!! اگر قرار اتّصال به خود امام است که الآن خود امام زمان موجود است. دیگر نیاز نداریم که از راه سلسله به امام برسیم، خود حضرت هست؛ چون آنکه اینها به آن رسیدند که الآن در میان ما نیست فرض کنید که امام باقر، امام باقر که الآن در میان ما نیست.

حالا فرض کنید که [انتساب سلسلهٔ] معروف

کرخی به امام رضا باشد یا اینکه [انتساب سلسلهٔ] بایزید بسطامی به امام صادق باشد اینها هستند، خب اینها که الآن در میان ما نیستند؟! و اگر آن امام نَفَسِش و آن نظرش آن کار را می‌کند، اینکه امام حی است پس بیشتر کار می‌کند؟! اینکه الآن خودش هم موجود است، زنده و موجود است و دارد تصرف می‌کند و دارد کار انجام می‌دهد ما چه نیازی دیگر به امام صادق از طریق بایزید داریم؟! یا به امام رضا از طریق معروف کرخی داریم؟! خود امام رضا که بدنش در مشهد است، ولایت او هم که زنده و مرده ندارد؟! ولایت امام رضا با ولایت امام زمان یکی است، با ولایت پیغمبر یکی است! بدن اینها فقط در زیر زمین مدفون است، ولی ولایتشان نه! ولایت که همان نفس قدسی‌شان است، زنده و مرده ندارد!

پس ما نیازی به امام رضا از طریق معروف نداریم که حالا یک سلسلهٔ معروفیهٔ هم در اینها حتماً باید وجود داشته باشد تااینکه ما اعتماد کنیم و اتقان مسیر و راه را از اینجا بدست بیاوریم؟! زیرا آن که اصل بوده است، الآن بدنش در زیر خاک است. آنکه در طی طریق بوده و به اینجا رسیده است الآن اینها

معلوم نیست که خیلی آدمهای درست و حسابی باشند. حالا بله، در وسطشان، در [میان] بعضی از اینها ممکن بود استثنائاً افرادی باشند که بشود به آنها اتکا کرد! حالا از اولیا نباشند بالأخره فردی باشد که بشود به آنها توجه کرد؛ ولی نه همه آنها!

## وجود انحراف حتی در اصحاب بعد از ائمه

خب ما خیلی از اینها را در زمان حیاتمان می‌دیدم که اینها قطب بودند، منسوب بودند ولی در واقع فرد و افراد عادی بودند و البتّه ما معتقد به این مسائل که برای آنها پیش آمد نیستیم و همهٔ اینها را خلاف می‌دانیم و باید همهٔ اینها بیایند جواب پس بدهند! این کارهایی که انجام شده، تخریبی که زدند و کردند و چه در جاهای دیگر کردند همهٔ اینها خلاف شرع و همهٔ اینها حرام بوده و باید پاسخ‌گو باشند.

ولی اینکه افراد حالا بلند شوند و آنجا بروند و سر بسپارند، نه! این هم نیاز به دلیل دارد، اثبات می‌خواهد که چطور انسان به یک نفر اعتماد کند و یک نفر را چیز کند!

بنده با اینها هم صحبت می‌کردم با افرادی که

[منسب به این سلسله‌ها] بودند صحبت می‌کردم ولی از اینها چیزی دستگیرم نشد خلاصه چیزی به دستم نیامد. خب پس این هم معلوم می‌شود که صرف استناد به امام دلیل بر صحت راه نیست! خود امام آن اصل و دلیل بر صحت است که او فقط اثبات صحت خودش را می‌کند، اما امام اثبات صحت افراد بعد از خودش را نمی‌کند.

امام خودش، بنفسه خودش حق است و حق از او تراوش می‌کند. حتّی بالاتر از حق است و نفس وجود امام حجّیت ذاتیهٔ دارد و برای فعل و قول و تصرفات او است. این مسئله‌اش جدا است!

خب آنهایی که بعد او هستند که دیگر امام متکفل آنها نیست؟! امام که آنها را گارانتی و تضمین نمی‌کند که هر کسی بعد از من است و مدعی انتساب به من است من یک مُهر صحت روی او زدم، نه‌خیر! ما یک‌هم‌چنین چیزی نداریم بلکه بر خلافش داریم که افرادی که بعد از امام آمدند ـ بسیاری از این افرادی که خودشان نائب خاص امام بودند ـ بر علیه امام بلند شدند.

علی بن ابی حمزه بطائنی مورد لعن امام رضا قرار

گرفت[1]. هلالی مورد لعن امام عسگری قرار گرفت.[2]

بسیاری از این افرادی که واقفیّه بودند اینها افرادی بودند که در زمان خود موسی بن جعفر مورد وثوق بودند و حضرت افراد را ارجاع می‌دادند!

## عدم ملازمه بین ارجاع دادن به اشخاص و حقانیت وی

آخر صحبت سر این است که الآن می‌گویند: «فلانی از طرف مرحوم آقا افراد به او ارجاع داده می‌شوند» آخر آقا بالاتر است یا موسی بن جعفر یا امام رضا؟! افراد در آن زمان ائمه به اینها ارجاع داده می‌شدند ولی همین‌که امتحانی پیش می‌اید همین‌که یک در باغ سبز دنیوی نشان داده می‌شود بار زمین می‌گذاریم، خیلی راحت بار زمین می‌گذاریم و امام معصوم را کنار می‌زنیم؛ صاف مثل آب خوردن! خوشمزه است، جاذب است، جاذب است، خوشمزه است! او هم هنوز نرسیده است و این ولایت به عمقش نفوذ نکرده است این ارتباط با امام

---

[1] رجال الکشی، ص ۴۴۴ و ۴۴۵.

[2] رجال النجاشی، ص ۸۳؛ الغیبة، شیخ طوسی، ۳۹۹.

ریشه در جانش ندوانده است که او را مثل افراد دیگر برگرداند؟! سلام و صلوات و به‌به! فقط امام موسی بن جعفر هان! چون پولها می‌آید، فقط موسی بن جعفر است و غیر از موسی بن جعفر نیست و باید همه به دنبال موسی بن جعفر بروند!

خب همین‌که موسی بن جعفر سر بر زمین گذاشت حضرت[امام رضا] می‌گویند:

«آن پول‌هایی که نزد تو است بفرست به طرف ما مگر مال پدر من نبود، دست تو چه‌کار می‌کند؟! بفرست.»[1]

یک‌دفعه اینجا می‌بینید عجب! خب این همه مردم آمدن به ما مراجعه و فلان کردند و درهم، دینار، کنیز، کنیز، و فلان آوردند چه شد؟! و بعضی‌ها در پول بار زمین می‌گذارند، بعضی‌ها در این مسائل دیگر بار زمین می‌گذارند، بعضی‌ها در شخصیت بار زمین می‌گذارند، بالأخره خدا راههای امتحان و تجربه امور نفسانی را متعدد قرار داده! همه باید خودمان را در این موارد بیازماییم که برای همه هم

---

[1] رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی، ص ۶۵.

پیش می‌آید. هم امتحان از پول پیش می‌آید، هم امتحان از زن پیش می‌آید، هم امتحان از بچه پیش می‌آید، هم امتحان از رفیق و هم امتحان از مسائل شخصیتی و اینها پیش می‌آید، برای همه ما پیش می‌آید و این امتحانات همه هست. درست؟!

اینها افرادی بودند که شلمغانی از افراد و اصحاب امام عسگری و اینها بود مورد طرد و دورباش در یکی از همین چیزها این مطالبی که نامه‌هایی که از طرف امام علیه السّلام در زمان غیبت آمد شلمغانی و هلالی و بلالی اینها همه مورد طرد و دورباش قرار گرفتند مورد طعن قرار گرفتند و مورد رفض قرار گرفتند و ائمه شیعیان خود را از ارتباط با اینها برحذر می‌داشتند.[1]

خب اینها بالاتر بودند یا سلسلهٔ اینها که چسبیده به امام بودند نائب امام بودند و از ناحیه امام به افراد دستور می‌دادند. از ناحیه امام دستور می‌دادند ولیکن ما می‌بینم که این مسئله و قضیّه نیست؟!

---

[1] رجوع شود به الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴ و ۴۷۵؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۹۷ ـ ۴۱۲.

در قرآن قضیّه بلعم باعورا[1] بسیار مثال روشنی است که چطور خداوند نعمتی را می‌دهد و بعد آن نعمت را می‌گیرد؛ یعنی خود آن شخص آن نعمت را از خودش سلب می‌کند.

پس بنابراین بودن سلسله به‌هیچ‌وجه دلیل بر صحت و اتقان سلسله نیست چون ما عکسش را می‌بینم، نه‌تنها ما الآن سلسله‌ای نمی‌بینیم که آن افراد، آن افراد حاضر اینها دارای....! شخصی نماز می‌خواند، نماز خیلی این [عجیب است] بعضی از اینها هستند در نمازشان نماز مغرب و عشا و صبح را آهسته می‌خوانند می‌گویند: «ریا می‌شود»؛ یعنی اینها در خود ضروریات دین هم دست بردند و یا اینکه فرض بکنید که در سایر احکام و اینها دارای چیزهای خاص هستند که اصلاً مسئله فقط به یک برخورد سلیقگی برمی‌گردد تا یک فتوای علمی فقهی مبنایی!

خب این از این نظر اگر قرار بر این است که خود آن اصل و مبداء ملاک باشد خب ما در اینجا می‌بینم که اصل و مبداء حَیّ الآن بدون واسطه هست و دخل

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵ و ۱۷۶.

و تصرف می‌کند و کار انجام می‌دهد. خب ما چرا سراغ امام باقر از طریق سلسلهٔ فلان برویم؟! خب امام زمان الآن هست توسل به امام زمان می‌کنیم. چرا از طریق امام رضا از طریق معروف(کرخی)و سلسله معروف و اینها برویم؟! خب خود حضرت در اینجا وجود دارد و ما که قائل به ولایت حضرت هستیم، قائل به تصرف حضرت هستیم، قائل به آن جنبه باطنی و اشراف باطنی حضرت هستیم. پس در اینجا دیگر نیاز نداریم که امور خود را از طریق افراد گوش به گوش به گوش همین‌طوری تا برسد به امام رضا بشنویم! خب خود حضرت در اینجا هستند. این مربوط به سلسله.

## نکتهٔ کلیدی مکتب عرفانی ملا حسینقلی همدانی

و اما آنچه که مورد نظر هست و باید به آن توجه بشود و به‌خصوص در مکتب مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی مورد توجه قرار گرفته آن عبارت است از نفس عمل.

مرحوم آقا در کتاب‌های خودشان و در سخنان خودشان و همین‌طور سایر بزرگان امثال مرحوم

کربلایی و اینها، روی این قضیّه تاکید می‌کردند که به صرف بیا و بروی یک فرد نگاه نکنید، به صرف ظاهر یک فرد نگاه نکنید، به صرف اشاعاتی که در دور یک شخص قرار دارد نگاه نکنید. بروید خودش را ببینید، حرفهایش را ببینید، صحبت‌هاش را ببینید، مطالبی را که از او نقل می‌شود مشاهده کنید، کارها و تصرفات را ببینید تااینکه به خود اصل قضیّه برسید و ببینید که آیا مطالبی که دارد، کارهایی که دارد، اینها با شرع منطبق هست یا نیست؟! با مبانی عقلانی منطبق هست یا نیست؟! و خداوند مبانی را قرار داده است و توضیح داده است و روشن کرده است و فقط هم پای سفره و برنج زعفرانی و خورش قورمه سبزی اینها به دست نمی‌آید! باید در سفر با او باشید، در مرض و صحت با او باشید، در گرفتاری با او باشید، رفتار مختلفش را ببینید، ببینید همیشه در یک شخصیت واحد است یا اینکه نه این شخصیت بالا و پایین می‌رود؟!

آخر ما خیلی ادعا داریم. از یک طرف می‌گوییم که دست خدا با ما است، ملائکه ما را کمک می‌کنند ولی همین‌که یک خُرده ورق برمی‌گردد شروع

می‌کنیم به زمین و زمان فحش و سب دادن! خب این برای چیست؟! برای این است که تمام ادعاهایی که تا به حالا بوده دروغ است!

انطباق با موازین، معیار صحت و سقم سلسله‌ها

اگر قرار باشد بر اینکه شخص یک شخصیت واحد باشد آن علی است؛ در مسجد کوفه که نماز می‌خواند یک شخصیت دارد، در جنگ صفین وقتی که آن لشگر معاویه را هزیمت می‌دهد همان شخصیت را دارد، وقتی هم که قرآن‌ها را سر نیزه می‌کنند و شکست می‌خورد همان شخصیت را دارد، یک شخصیت! این شخصیت در مواطن مختلف ظهور و بروز مختلف دارد؛ ولی یک شخصیت است عوض نمی‌شود، زیر و رو نمی‌شود خودش را نمی‌بازد، خودش را نمی‌بازد!

حالاکه این‌طور است تا وقتی که دنیا بر وفق ما است، از خدا دم و فلان می‌زنیم و الحمد لله خدا پشتمان است! همین‌که دنیا پشت کرد خب پس خدا کجا رفت؟! خدا کجا رفت؟! شروع می‌کنیم به این و آن بد گفتن. خب این چه تقصیری دارد خب این

تا حالا داشته وظیفه‌اش را انجام می‌داده است حالا این‌طوری درآمد خب چرا به او بد می‌گویی؟! چرا به او سب می‌کنی؟! مگر تقدیر خدا دست بنده و شما است؟! مگر هرچه ما هم اراده می‌کنیم باید در خارج انجام بشود؟! بسیار خب این ید و بیضا این هم عصا، بینداز ببینیم! می‌توانی بینداز دیگر، نمی‌توانی به‌اندازه توان خودت صحبت کن، نه بیشتر! بسم الله می‌توانی این عصا و این ید و بیضا و این هم آماده است. بله، بسم الله آماده است. اگر نمی‌توانی طوری قدم بردار که بتوانی روی هر قدمت پاسخ‌گو باشی. یک شخصیت داشته باشی آن شخصیت تو در همهٔ قدم‌ها در همهٔ مطالب به یک نحو باشد، بروز [به یک نحو باشد!]

اولیای الهی یک شخصیت دارند، عرفا یک شخصیت دارند، ائمه یک شخصیت دارند، بروزات مختلف است؛ در یک‌جا اَخم می‌کنند، در یک‌جا کتک می‌زنند، در یک‌جا می‌خندند، در یک‌جا تبسم می‌کنند، در یک‌جا شیرینی می‌دهند، در یک‌جا قرقروت می‌دهند؛ ولی یک شخصیت است، آن شخصیت در هرجا منطبق با آن شرایط و مصلحت

بروز و ظهوری دارد. مظاهر پروردگار هستند دیگر هم سیاهی مظهر خدا است و هم سفیدی، هم شکر و شیرینی و قند مظهر خدا است هم لیمو ترش و قره‌قروت و اینها هر دو مظهر خدا هستند و هر دو از یک‌جا آمدنده‌اند این شیرین شده و آن ترش شده، این شیرین شده و آن تلخ شده. یک مظهر و یک ظهور در اینجا است!

خب این مسئله در اینجا روشن شد. بنابراین آن که ملاک هست چه سلسله‌ای وجود داشته باشد یا سلسله‌ای وجود نداشته باشد عبارت است از آن عملی که منطبق با موازین است. و شخص می‌تواند خودش بدست بیاورد که آیا عملش این‌طور هست یا نه؟!